

RISALA-YI ISKANDARIYYA

ابولحسن

-۴۸-

ششم

رساله اسکندریه

رساله ایست که جناب ابوالفضائل هنگام اقامت در سمرقند بحسب خواهش تومانسکی مستشرق روسی در جواب سئوالات ادب و ارد برون تحریر نموده و جناب آقا عزیزالله خذاب واسطه آن بوده . از ایشان رساله دیگری نیز هست بنام (اسکندرانیه) که در ضمیمه کتاب (دررالبهیة) طبع و مندرج شده است رساله حاضره بمناسبت نام (الکساندر تومانسکی اسکندریه نامیده شده)

بسم الله الرحمن الرحيم

یا حبیب فؤادی بعد حمد الله والذی نورالعالم بانواراسمه الا-
عظم والثناء علی مطالع امره و مشارق ذکره بین القبائل والامم
معروض میدارم که رقیه شریفه مورخه بیست و پنج محرم که آن
محبوب اجل افخم از بلده بعثی ارسال داشته بودند در بلده
طیبه سمرقند وصول یافت و موجب اشراح صدور سرور قلب و بهجت
فوء ادگشت اسئل الله تبارک و تعالی ان یومئذک علی بصرة امر
مولاک و یرزقنی مرة اخرى لقاک انہ قریب محیب .

نوشته بودید که رساله ایوبیه را خدمت جناب برون ادا م الله
ذکره فی جمیع الا عصار و القرون فرستاده اید که ترجمه نموده بطبع
رسانند و این عهد در مکتوب سابق خود که از بخارا خدمت آنحضرت

E. S. Browne &
Risala-yi 'Ayyubiyye

معروف داشته بود مشروحاً تفصیل آن رساله را نوشته و البته الی حال رسیده است و ملاحظه فرموده اید حال مختصراً معروض میدارم که رساله ابوبیه و رساله آیات مورّخه را که بخط خود نوشته ام در عشق آباد نزد جناب میرزا حیدر علی اسکوشی بود و این آیام حسب الامر مساحت اقدس ارسال رفت آنرا هرگاه بدست آرید صحیح است و نسخ دیگر هر جا باشد غلط است و قابل طبع و نشر نیست و اما جواب مسائلیکه استفسار نموده بودید مسئله اولی اینست که نامه نگار مدّت آبادی ثانوی اورشلیم را که بفرمان خسرو ایران و بتوسط عزرای کاهن تعمیر یافت تا خرابی آن بدست تیطوس قیصر رومانی چهار صد و سی سال تعیین نموده و این مخالف است با آنچه ابوالفدا و غیره در کتب خود معین داشته اند تحقیق این مطلب موقوف ببیان دو مقدمه است.

Jināh-i Mīrāi Hāydar 'Alī
Uskū'ī

Erroneous Texts.

430 YB

Abū al-Fidā

(۴۹). مقدمه اولی: بر مورخ بالغوشید نیست که تواریخ ملل قدیمه با جمعها خالصی از اختلال نیست بلکه تواریخ ملل عتیقه بتامها آمیخته با فسانه و خرافات است بحدّیکه بالقطع تاریخ صحیحی که با فسانه و خرافات آمیخته نباشد قبل از میلاد حضرت مسیح بدست نتوان آورد زیرا که درازمنه قدیمه و سایط ابقای آثار طعمیه از قبیل کاغذ و خط در نهایت قلت و نشر معارف و علوم در رغایت صعوبت بوده است و اکثر قبائل و ملل بسبب ضعف تمدن و غلبه توحش از غیر جنس خود مجانب و از مراد و مودت بابیگانگان ممنوع و محترز بوده اند و اکثر از ملل ماضیه مانند مصریان و فارسیان و هندیان و عربیان غریبارا

نجم میدانسته اند واکل با ایشان را خارج از قانون دیانت
شمرده اند تا چه رسد با عطاء کتب خاصه کتب دینی که حفظ و
صیانت آنرا از بیگانگان از لوازم دینی شمرده اند و اگر کتب دینی
را بخارج از دین خود دادی وی را کافر و مستحق قتل دانستند
بلکه مؤبدان پارس و برهمنان هند و ادیان عبری کتب دینی را
بعامه ملت خود هم نمی دادند و صیانت آنرا نوعی از وظائف بزرگان
روحانی می شمرده اند لذا اقتضا کتب برای هر کس ممکن نبود و حفظ
وقایع و تواریخ بغایت صعوبت داشت در فصل (۲۲) کتاب دوم
ملوک مذکور است که در ایامی که یوشیای ملک یهود حکم بعمرست
کردن خانه خداوند فرموده حلقیاه کاهن کتاب تورا را یافت
و آنرا بتوسط شافان کاتب نزد یوشیا فرستاد چون یوشیا کتاب مقدس
را خواند و بروعد های خداوند بر بنی اسرائیل مطلع شد جامه خود
را درید و مشایخ قوم را فرمود بروید و از برای من و قوم نزد خداوند
تضرع و سئلت نمائید زیرا غضب خداوند که بر ما افروخته شده است
بزرگ است چه پدران ما کلماتی را که در این کتاب است استماع
ننموده اند و احکام آنرا معمول نداشته اند ^{از تنهی} از تنهی ^{از تنهی} از تنهی در این
حدیث میتوان فهمید که قوم چه مایه از تورا بیخبر بودند ^{عالمه} عالمه
بنی اسرائیل تورا را ندیده بودند سهل است پادشاه ایشان
هم ندیده بود بلکه کاهن بزرگ هم آنرا در حین تنظیف بیت الله
در میان زبلها یافت
و در قرون ماضیه بسبب قلت و سایط علمیّه نهایت فضل مورّخین این

2 Kings 22
Discovery of the
Book of the Law.
Paraphrased:
Book regarded
as Torah &
Ketub - i
Miqaddas.

Jewish ignorance
of Torah.

بود که تواریخ ملت خود را محفوظ دارند و از تواریخ ملل خارجه
بالکل بی استحضار بشوند چنانچه هر کس تواریخ اسلام را ببند
ملاحظه مینماید که آنچه در حالات سایر ملل نوشته اند افسانه
صرف است با آنکه تقدّمات مسلمین در فنون معارف و علوم در قرون
اولیه اسلام چنان بود که آفاق از معارفشان منور شد و از مسلمین
افریقا و اندلس معارف و علوم با رویا سرایت نمود معذک کله چند
دانشمندان اسلام از تواریخ ملل خارجه بی خبر بودند که حالات
انبیا و سلاطین سایر ملل را یکباره غلط محض و افسانه صرف
نوشته اند بلکه با آنهمه تقدّمات و تسهیل و ساینط علمیه که در ایام
خلفای امویّه در اندلس و در هنگام خلافت طویبه در مصر و در ایام
خلفای عباسیّه در بغداد برای دانشمندان اسلام حاصل بود
تواریخ نفس اسلام را درست ضبط ننموده اند چه تاریخ از تواریخ
اسلامیه دیده نمیشود که از تملّقات دولتیّه و تحصّبات دینیّه و
مذمبیّه خالی باشد و از اختلافات در سنین و شهر و محفوظ و دراز منه
سابقه جمیع ملل در حالات خارجه ملت خود کمابهنی مستحضرو
آگاه نبودند تا آنکه در اوایل این قرن شریف که در حقیقت سید
قرون و افضل اعصار است در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار
فاضل خان گروس همدانی که فاضلی نامد ابرو حبری بزرگوار بود
توریه را از عمری بفارسی ترجمه نمود و هنرمندان اروپا بسبب ایجاد
مدارس عالیّه و تکمیل صنعت طبع موجب نشر معارف و ترخیص کتب
کتب گشتند لهذا مورّخین اسلام را اندک اطلاعی از حالات بنی

اسرائیل و سایر ملل و طوایف حاصل آمد بالجمله مقصود از این
تطویل اینست که باسباب مذکوره تطبیق و توفیق تواریخ قدیمه
در غایت صعوبت است بلکه محال فی المثل حال که نامه نگار در
سمرقند در منزل خود نشسته و نگارش این اوراق مشغول است
بد و کتاب تاریخ رجوع نمود نخست کتاب مرآت الوضیه تصنیف
گرینلیوس فاندیک امریکائی پروتستانی که معلم مدرسه بزرگ
الجهلیه شهر بیروت و مدرس شهیر و معروف است ملاحظه رفت
که او تولد کورش یعنی کیخسرو ملك ایران را که بفرمان او و خلفای
وی اورشلیم بنیافت در سنه ۵۸۰ قبل از تولد حضرت مسیح
تعیین فرمود و در همین کتاب در شرح حال کنفوسیوس شارع
مشهور چینی تولد این بزرگ را در یوم تولد کورش مذکور و معین
داشته و فرموده است که این حکیم معاصر هزاری گاهن سری و
کورش ملك فارسی بوده است و در سال (۴۲۹) قبل از تاریخ میلادی
وفات نموده است و هفتاد سال زندگانی یافته بنا بر این تعیین
تولد کورش و کنفوسیوس (۴۹۹) سال قبل از تاریخ میلادی میشود
دوم کتاب سیاحه المعارف تصنیف نوفل افندی ابن نعمت الله
طرابلسی سوری که وی نیز از دانشمندان مشهور بیروتستاینه است و
او وفات این کنفوسیوس را در سال (۴۷۹) قبل المسیح تعیین نموده
است و بر این قیاس تولد (۵۴۹) قبل از تولد حضرت مسیح میشود و
خلاصه مقصود اینست که در صورتیکه در این قرون با سهولت و سادگی
عظیمه و کثرت و ارزانی کتب و مورخ در یکزمان بلکه در یک کتاب باین

570 B.C.

469 B.C.

499 B.C.

479 B.C.

549 B.C.

مقدار اختلاف نویسد چگونه خواهد بود حال سابقین که نه اقتناء
کتب برایشان سهل بود و نه اطلاع از حالات ملل برایشان آسان.
مقدمه ثانیه اینست که با اینکه تواریخ ملل عتیقه خالی از سقم و
اختلال نیست کُتاب و نویسندگان آن ملل مطالب تاریخیه ملت
خود را با وحی آسمانی مخلوط نموده و در یک دفتر نوشته اند و باین
جهت متأخرین ایشان افسانه‌های قبل را که هیچ تاریخ از تواریخ
ملل قدیمه از آن خالی نیست بر سهیل تعبد مقبول میدارند و در
تصحیح و تاویل آن افسانه‌ها بغایت سعی و جهد مینمایند. فی
المثل علمای یهود با آنکه مورخ و کاتب شموئیل و کتاب ملوک و کتاب
استرومرد خای و امثال هارانی شناسند تا هم این کتب را وحی آسمانی
میدانند و مانند کتاب اشعیا و یرمیا و حزقیل و دانیال و امثالهم که
براستی وحی حقیقی و کلام آسمانی است معتبر می‌شمارند و عجیبتر آنکه
نسبت بت پرستی بحضرت سلیمان میدهند و معذک کتب آنحضرت
را وحی آسمانی و از کتب مقدسه محسوب می‌دارند و سبب اینکه طمای
یهود نسبت بت پرستی بحضرت سلیمان میدهند اینست که
مورخ مجهول الحال مفقود الاسم کتاب تاریخ ملوک در کتاب خود
نوشته است که سلیمان بسبب محبت زنهای خود برای ایشان
بتخانه‌ها ساخت و برای بتها قربانی کرد و دلش از طریقه حضرت
داود منحرف شد فما بلغ قوله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم و
اتعموا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان ولكن الشیاطین
کفروا وبالجمله این تخلیط یک بلیه عظمی شده است از برای محققین

ملک و قول البابشان در حل آن عاجز مانده و هر گروهی را موجب رد کتاب آسمانی گروه دیگر گشته است چنانچه در اختلافات تاریخیه توریه و قرآن قریب یک هزار و سیصد سال این مسئله مجال قبل و قافا و محل اختلاف فحول رجال بود زیرا که دانشمندان یهود و نصاری بر حسب اعتقاد و وثوق بصحت تواریخ قدیمه عبریان ناچار قرآن را رد نمودند و طمائی اسلام نظر به وثوق بقرآن و آمیختگی تواریخ عتیقه به خرافات قائل بتحریف و تغییر توراة شدند و اگر موشیاران این ملل الی الحال مطالب تاریخیه را از وحی آسمانی ممتاز دانسته بودند حل مسئله برایشان دشوار نمیشد و اکنون مرا مجال تطویل در این مقال نیست شرحی کافی در این باب در رساله آیات مورخه نوشته ام که محلل این مقدمه تواند شد .

چون بر این دو مقدمه استحضار حاصل فرمودید معروض میدارم که نامه نگار با اختلاف تواریخ بدو سبب در رساله ایوبیه (۴۳۰) را معتبر دانست اول اینکه این تاریخ موافق اعتقاد خود طمائی بنی اسرائیل است و آن رساله همچنانکه میدانید بر حسب خواهش مشایخ این قوم تصنیف شد و ظاهراً است که بمقتضای مثل اهل البیت اداری بمافی البیت بنی اسرائیل در حفظ آیام و سنین عزت و ذلت قوم خود ازد یگران آگاه ترند دوم آنکه اگر این آیات مورخه در فصل (۸) و (۱۲) کتاب دانیال بر ظهور حضرت بهاء الله حمل نشود چون بر حسب تواریخ دیگر قریب صد سال و با پانصد سال از موقع بشارت گذشته است و آن وعده های بزرگ که در این دو وحی

430.B.C.

Daniel ch 8
& ch. 12.

موجود است ظهور نیافته ناچار موجب لغو نمود نوحی آسمانی خواهد شد و این معلوم است که کتابی را که به چارگان بنی اسرائیل قریب دو هزار و سیصد سال نگاه داشته و با خون دل حفظ نموده و کتاب مقدسش نامیده و وحی آسمانیش دانسته اند بسبب تاریخ ابوالفدا و غیره لغوش نتوانند شمرد و زکانش نخواهند نمود پس با این همه اختلاف که در تواریخ مشاهده میشود ارباب دانش را چاره جز این نیست که با اینکه روی سخن با هر ملت باشد تاریخ آن ملت را معتبر شمرد چنانکه نامه نگار در رساله^۴ ایوبیه و غیرها همین روش را مسلوك داشت و یا آنکه اگر از قبیل بشارتها و نبوتهاست آنچه در خارج وقوع یابد معتبر شناسند چنانچه در حدیث مشهوری سنة الستین یظهرا مره و یعلو ذکره چون ظهور نقطه اولی عزاسمه الا علی در سال ۱۲۶۰ هجری وقوع یافت اهل تحقیق بر آن سله حملش نمودند و همچنین است اشارات تاریخیه در حدیث ابی لبید فخرومی و بر این قیاس است تواریخ منصوصه در فصل (۸) و (۱۲) کتاب حضرت دانیال و تواریخ مسطوره در باب (۱۱) و (۱۲) کتاب رؤیای ماری یوحنا که اکنون معروفست بمکاشفات یوحنا و معلمین علم الهی از طائفه بیروتستانی آیه (۲۵) و (۲۶) فصل نهم کتاب دانیال را حمل بر ظهور حضرت مسیح نموده اند که فرموده است پس بدان و درک کن که از صد و فرمان جهت مرمت و بنا کردن اورشلیم تا مسیح سرور هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و چنانکه سوماود یوارها بتنگی وقتها بنا کرده خواهد شد و بعد از شصت و دو

Bz, 1260. A.H.

+ Handwritten notes

Daniel Ch 8 v 12.

Rev

هفته مسیح منقطع شده ناپدید خواهد شد و قوم سرداری که مسیح
آید شهر و مقام مقدس را خراب کرد و آخرش با طوفان خواهد بود و
تا با خرمحاره خرابیها مقدّم شده است انتهی و معلمین پروتستانی
گفته اند که مراد از هفت هفته (۴۹) یوم است و بقانون مقرر علمای
بنی اسرائیل که هر یوم میرا بحکم کتاب باید سالی محسوب دارند و
این قانون را بزبان عبری یوم لسانا میگویند مراد چهل و نه سال است
که از زمان ضد ورحم تا آبادی بدست عزرای کاهن مانده بود و
مراد از شصت و دو هفته بقانون مذکور (۴۳۴) سال میشود که بنای
آبادی ثانوی بیت القدس است تا خرابی آن بدست تیطوس
رومانی و خلاصه تفسیر وحی اینست خداوند بحضرت دانیال اعلام
میدارد که پس از ۴۹ سال دیگر بیت المقدس آباد خواهد شد
و پس از چهار صد و سی و چهار سال که مسیح منقطع و ناپدید شده
است سرداری نامدار خواهد آمد و با قهر و طوفانی شدید اورشلیم
را خراب خواهد نمود و بالحمه محققین پروتستانی با این آیات
استدلال بحقیقت ظهور مسیح نموده و تحقق وحی را مقدم بر اقوال
مورخین شمرده اند .

برادر گرامی گوهرم دیربست که گفته اند من صنف قد استهدف
یعنی هر که نامه پرداخت خود را نشانه تیر خورده گیران ساخت
نامه نگار را فراموش آن نیست که برای تحقیق هر کلمه رساله ای تصنیف
نماید با اینکه سمرقند در تحت عدالت دولت بهیّه روسیه مقرر
نظم و آسایش است روزی نمیگذرد که جماعت شیعه این عذر آسوده

62 weeks = 484 yrs.

Titus

گذارد و پیغام تهدید و وعده قتل نفرستند آن دو رساله در نهایت
دقت نگارش یافته است احدی ما ذون نیست کلمه بر آن بیفزاید
یا از آن بکاهد هرگاه دیگری هم پس از استناره از نیر اعظم بقدر نامه
نگارسی سال هر خود را صرف علم تاریخ و جمع و تطبیق اقوال ملل
نماید خواهد دانست که حال چیست و حق با کیست و الله تعالی
عالم بحقائق الامور.

مسئله ثانیه در تعیین وقت ظهور مبارک بوده است که گویا نگارنده
در سنه ۱۲۸۵ هجریه تعیین نموده است و در رساله سیاج
سنه (۱۲۶۹) معین شده است در این باب اولاً بر سبیل اجمال
معروض میدارم که در آن رساله مقصود تعیین ورود حضرت بها^۳ الله
بود بارض موعود و تطبیق ورود بآن ارض با اشارت های کتب مقدسه
بود و این معلوم و محقق است که ورود بآن ارض در سنه ۱۲۸۵
هجریه بوده است لا غیر معذک ثانیاً در این اوراق نگارنده
تاریخ طلوع آن گوهر نورانی را تا اوان غروب از این کره^۳ ظلمانی بر
سبیل اختصار می نگارد تا مرجبات شک و ریب مرتفع گردد و مقصود معلوم
آید و التوفیق من الله العلی العظیم.

در بیان مختصری از حالات حضرت بها^۳ الله جل ذکره
بر آن جناب مخفی نباشد که وجود اقدس بها^۳ الله در دویم محرم
سنه (۱۲۳۳) هجری در بلده^۳ مقدسه^۳ طهران تولد یافت و
پس از فطام در حجر تربیت و والدش مرحوم بهرور میرزا بزرگ نوری که
از وزرای دولت قاجاریه و بحسن خط و سایر کمالات نیک معروف

QUESTION 2.

CHRONOLOGY OF
BABA'S LIFE.
1285.A.H? in 1269.A.H
See T.J.P. xxxvi.

Brief account of Life of
Babiv'illah.

to 2nd Muharram 1285.A.H.

Son of Mirza Buzurg
NURI

Entered No school.

بوده تربیت یافت با آنکه در مدرسه از مدارس ایران داخل نشده
 و در مجامع علمیّه تحصیل علم نفرمود در آغاز جوانی و در میان شباب
 آثار بزرگی و جلالت و انوار حسن فهم و ذکاوت از وجنات حالش
 ظاهر و لا مع بود و دانشمندان بزرگ را بسبب و داعی و مهابتی که
 نخست آثار مظهر نبوت است با او در مجالس و محافل یارای تکلم
 نمود.

یکی از آثار اسلام حکایت نمود که «روزی با جمعی از بزرگان مملکت
 و رجال دولت در خدمت میرزا نظر علی حکیم شهیر قزوینی که مرا دو
 مرشد محمد شاه قاجار و مرجع عرفای آن روزگار بود حاضر بودیم
 حکیم بر حسب معارف قوم بیانی می نمود و در مسئله بلوغ انسان باقصی
 مراتب کمالات روحانیّه تکلم می نمود تا لاشه انانیت و نفسانیتش
 گرم شد و عنان سخن از کفش ریود و کلام را بذر کترقیات خود رسانید
 و گفت فی العثل اگر اکنون خادم من آید و گوید که حضرت عیسی در
 باب سرای ایستاده و اذن ملاقات میخواهد خود را بسبب عدم
 احتیاج راغب بملاقات آنحضرت نمی بینم حضار مجلس برخی ساکت
 بودند و اکثر چنانکه عادت متعلقین روزگار است به نعم و ملی تصدیق
 می نمودند در آن بیان حضرت بهاء الله را سخافت این سخن نسبت
 بحضرت عیسی روح من فی الارض له الفدا محرک آمد و غیرتشاهات
 مظاهر الهیّه را بر تنافت و باروی افروخته بحکیم فرمود که جناب
 سئلتی دارم اگر ما ازون دارید بعرض رسانم حکیم پاسخ داد که
 بفرمائید حضرت بهاء الله فرمود با آنهمه ارادتش که حضرت شاه شما

دارد اگر اکنون رئیس جلادان باده میرغضب بیاید و بگوید پادشاه
 شمارا مطلبد در نفس خود بدقت ملاحظه فرمائید که آیا مضطرب
 میشوید یا با کمال سکون قلب و عدم خوف اجابت میفرمائید حکیم
 بعد از اندکی تا ممل پاسخ داد که انصاف اینست که بلا نهایت
 مضطرب میشوم و برای استقامت و سکون در من نمی ماند بلکه
 قدرت تکلم ساقط میشود حضرت بها^۳ الله فرمودند چون حال
 چنین است با این دهان آن ادعای توان نمود حضار مجلس از
 صلابت این سخن بهوت و ازیراعت این جواب متحیر شدند
 و مجال رد و مجادلت نیافتند و لقد اجادوا حسن فی قوله بعض الای
 ولین: کل من یدعی بما لیس فیہ کذبته شواهد الامتحان و خلاصه
 قول اینست که آنحضرت در یدایت سن تا او ان تصدیق امر مبارک
 حضرت نقطه اولی جلّ اسمه الا علی در میان قوم ببزرگی و جلالست
 موصوف به حدّ تذمن و سلامت فهم مشهور و با مانت و دیانت
 معروف بود نهایت جمیع آن اوصاف حمیده و قبول عامه پس از
 تصدیق امر الهی بمعاندت و تکذیب مبدل شد و توصیف و تمجید
 بتهمت و افترا منتهی گشت و این از اهل دنیا عجب نیست نظر کن
 در آیه^۴ (۱۱) و (۱۲) فصل پنجم انجیل متی تا دانی گفتن هرگونه
 کذب و افتراء درباره مخصوصین حضرت کبریا عادت کفار و جهلا
 بوده و این نشان پیوسته حقّ جلّ جلاله محقّ را از مبطل ممتاز
 فرموده •

Matt 5: 11, 13.

و بالجمله چون سن مبارکش به بیست و هفت بالغ شد که مقارن بود

Aged 27

1,260 A.H.

باسنه (۱۲۶۰) هجریه ندای ظهور حضرت باب اعظم ارتجاع یافت و شعله نورانیه نقطه اولیه از ارض فارس بدرخشید و حضرت بها^۱ الله امر مبارکش را تصدیق فرمود و در طهران انجمن اهل ایمان بآن سراج منیر منور شد و کلمه الهیه بمعاضدت حضرتش در آن ارض نفوذ یافت چون آتش بلاد را بران بالا گرفت و اعدا الزهر سوا حبا براد رورطه احاطه و ابتلا افکند ند و حضرت قدّوس با اصحاب هیمت هجرت فرمود در این موقع حضرت بها^۱ الله در بدشت بها آنحضرت و سایر دوستان ملاقات نمود و آن اوقات سن مبارکش سی و دو سال بود .

1260

Bahá'í names
Bábi
+ Teherron

Bahá'í aged
32.

Bahá'í'lláh
at Badasht.

آقا محمد حسن تا جراصفهای میگفت که در آغاز جوانی با خال خودم عازم زیارت مشهد مقدّس رضوی بودیم و در بدشت با آن قافلنه توحید ملاقی گشتیم در وقت ادای صلوّه دیدم جوانی نه درزی طما بلکه در لباس و هیئت اهل تحریر و انشا^۱ امام قوم و پیشوای جماعت است پس از پرسش و استفسار معلوم شد که وی حضرت بها^۱ الله است و با استدعای جناب قدّوس آن قوم را مقتدا و چون سن سه سی و سه سالگی رسید در هنگام توجه ببقعه^۱ شیخ طبرس گرفتار عساکر سلطانی شد و در شهر آمل محبوس و اموالش منسوب گشت و چون سنین عمرش به سی و پنج بلوغ یافت عزیمت ارض طف فرمود و در کربلا دوستان را ملاقات نمود .

Sayyid
Javíd
Karbala'í.

جناب حاجی سید جواد کربلائی از احفاد سید مهدی بحر العلوم که در آغاز شباب بشرف ملاقات حضرت شیخ کبیر الشیخ احمد

الاحسانی مشرف گشته و مدتی در مدرس حضرت سید اجل حاجی سید کاظم رشتی تحصیل علم نموده و در ایران و عراق عرب و سوریه و هندستان و هندوستان سالها سیاحت و مسافرت کرده و در هر مملکت با حکما و فقها و دانشمندان هر مذہب ملاقات فرموده و در شیراز و اراکان طفولیت حضرت نقطه اولی جل اسمہ الاعلی در بیت حضرت حاجی میرزا سید محمد خاں بلقایی آن همایون نمود از عزت و جلال مشرف گشته و پس از ارتفاع ندای قائمیت ثانیاً " بشرف لقا و ایمان بآنحضرت مشرف شده و در سنوات اشراق نیراعظم از شطرعراق اغلب بسعادت لقا و حضور فائز بوده و با این مایه ملاقات بزرگان که بندرت کسی را بدست آید در مراتب علم و خلق و تقوی نسخه اخلاق انبیا و اعیان عالم انشاء بود در سنہ ۱۲۹۵ هجریہ در طهران برای نامہ نگار حکایت نمود هنگامیکہ حضرت بہا اللہ بارض طف و ورود فرمود با تفاق دوستان عازم ملاقات ایشان شدیم و قبل از ملاقات آنحضرت را یکی از افراد دوستان و عاری از طراز علم و عرفان میسر دیدیم چه دانسته بودیم کہ او درس نخوانده و از خانوادہ علم تولد نیافتہ است چون مجلس اول شرفیاب حضبور مبارکش شدیم پس از ادای مراسم تحیت و پیرسش حال چنانکہ رسم اہل علم است سخن از مطالب علمیه و مسائل روحانیہ در میان آمد حضرت بہا اللہ در همان مجلس اول بیاناتی فرمود و حجاب از مسئلہ غامضہ گشود ماکہ ہر یک خود را در اعلی اوج فلك علم میدانستیم در ادبی حسیض جہل دیدیم و در برابر آن بحر اعظم خود را احقر از

*Sayyid
Javad
Karbala'i.*

*His intimacy with
family of the Bab.*

*His early association
with Baha'ullah.*

1295 A.H.

قطره مشاهده نمودیم پس از آن مجلس مرگ من در پیشگاه انورش لب بتکلم واقعات نگشودم و همواره در حضرتش خاضع و ساکت و فانی بودم چند آنکه حاجی سید محمد اصفهانی از غایت خضوع من رشک میبرد و پیوسته بر من خورده میگرفت انجام روزی افروخته از خشم و حسد گفت آخره جناب بهایکی از ماست سبب اینهمه خضوع و فروتنی چیست و موجب اینمایه فنا و افتادگی در محضرش چه گفتم مولای من چشم من چشمها دیده است نمیدانم او کیست و چیست امید آنم که بیرون از مجال ادراک ما و شماست و افزون از تصور علما و حکما .

Sayyid Muhammad Isfahani.

و بالجمله پس از مراجعت از کربلا بایران در متزهات شمران متوقف بود که حادثه بزرگ در طهران روی داد و نفوس معدوده از عوام بابیه بسبب ضیق امر از احاطه اعدا و غلبه حزن از شهادت نقطه اولی بدون اطلاع روسا و عقلا قصد اتلاف حضرت ناصرالدین شاه نمودند و بیوم بیست و هشتم شوال المکرم سنه (۱۲۶۸) هجریه مطابق پانزدهم ماه اوگست سنه (۱۸۵۲) میلادیه اورا هدف گلوله ساختند در این حادثه که قهر سلطانی برگنا هکار رویگناه ابقا نمیکرد و سورت خشم شهریاری برین اطلاع و آگاه تفاوت نمی گذاشت حضرت بهاء الله نیز مأخوذ و محبوس گشت و مدت سه ماه تقریباً (۱) در سجن طهران که در سختی و کثافت و بیلیدی و ظلمت

Karbala & Tehran.

1268 A.H. = 1852: 15th August.

3 months in Prison.

(۱) ظاهراً اشتباه است و اقامت حضرت بهاء الله در زندان طهران چهار ماه بوده .

4 months.

نمونه بودی محبوس و مغلول بود و چون عرض مقدسش از تهمت موافقت با مقصرین منزه بود انجام بسعی قنسول کبیرد ولت بهیه روسیه زادها الله نورا و بها استخلاص و بحکم حضرت سلطان بنا ما موری حند عزیمت عراق عرب فرمود و بالجمله حضرت بها لله در سن سی و هفت سالگی با اهل حرم بدارالسلام بغداد ورود فرمود و این هنگام آغاز معرفت و اشتها را آنحضرت بود در میان عالم و ظهور نخست و تجلی اول از بین القبائل والا م زیرا اگر چه در آن اوقات اکثری از اکابر اهل بیان مدعی ریاست سلسله بابیه بودند و هر یک با سعی خلق را بخود دعوت مینمودند لکن در برتو آفتاب حقیقی کواکب را فروغی نبوده و مهابت و ارتفاع ندای ربانی برستی و بیستی ندای نفسانی میفزود نظر کن در آیات (۲۶) و (۲۸) باب بیست و چهارم انجیل متی تا دانی که امر الهی بقوت درجهان نافذ است و مانند برق بسرعت در اقطار ارض مشرق و لامع لذا ابان دک وقتی صیت اسم مبارک بها الله آفاق انتشار یافت و نفحات روحانیه از شطردارالسلام باقطار ارض بوزید بابش مقصد طالبان دیانت شد و جانشر مجمع ارباب هدایت گشت طایفه بابیه که پس از نقطه اولی جل اسمه الا علی مانند اغنام بی شبان گرفتار گرگان ایران و بسبب ادعاهای رومسای اهل بیان یکباره افسرده و دل مرده و پریشان بودند در گرد آن سراج منیر پروانه صفت مجتمع گشتند و انجمن روحانیان را از برکت وجود مبارکش رونقی تازه حاصل آمد در این حال آتش حسد در قلوب بعضی رومسای داخلیه افروخته

*Interview of
Russian Consul.*

→ *Bayhaid aged 37.*

Mat 24: 26-27.

ند و صد و راز شهرت آنحضرت وصیت جلالش مملو از عداوت و بغضاً
گشت لذت حضرت بها ﷺ تقریباً پس از یکسال توقف در بغداد
بجهت اطفال نارغان قصد توجه بسایر بلاد فرمود و بدون
اعلام احدی از خویش و بیگانه فرداً و حیداً از دارالسلام هجرت
نمود و کسی از محل توجه آنحضرت خبر نیافت و پس از هجرت حضرت
بها ﷺ از بغداد یکباره آنهمه حرارت و اشتعال طایفه بابیه
وصیت و شهرت و نفوذ کلمه الهیه منتفی و معدوم شد و بیژمردگی و
برودت و خمودت کلیه عارض قوم گشت این طایفه شریده طریده
را ملجأ و پناهی نمادند و معارف و علوم روحانیه را مفسر و مبینی یافت
نشد و قریب دو سال این غیبت و هجرت امتداد یافت و نزدیک شد
که عروه امرالله یکباره منقسم و اسم نقطه اولی جلی ذکره از زبانها
بالکل زایل و منعدم گردد چه دیگر مدعیان از خوف مستور و افراد قوم
اغلب بمالایه معه به نفوذ الکلمه موصوف و مشهور بودند آخر الامر
برخی از دانشمندان قوم از قبیل جناب شیخ سلطان و جناب خادم
در مقام جستجو برخاستند و از هر کس خبری از آن گوهر مقصود پرسیدند
انجام نشان آنحضرت را در شعاب جبال سلیمانیه یافتند و پس
نهایت عجز و ابتهال بحضرتش شتافتند و در خد متش بغداد رجعت
نمودند چون حضرت بها ﷺ ثانیاً در دارالسلام استقرار یافت
دیگر باره اهل ایمان را اجتماع و حرارتی و نفوذ امرالله را ظهوری
و سرعتی پدید آمد و کلمات روحانیه که مبدل اخلاق ملل و حشیه
جزوی نتواند بود از قلم مبارکش نزول و انتشار یافت و زمام قوم را که

After the
Baqdād →

2yrs (Kurdistan).

Shaykh Sultan
+ Jihadi's tradition

بسبب سوء تربیت رؤسای جاہل باعمال زشت و طریق باطل
 گرائیده بود بمواعظ حسنه و نصائح موثره بصراط مستقیم معطوف
 ساخت و در آن اوقات هم حضرت خال افخم حاجی میرزا سید محمد
 شیرازی عازم زیارت مشاهد شریفه کربلا و نجف شد و در بغداد
 بتوسط جناب حاجی سید جواد بحضور مبارک مشرف گشت و باستد
 حضرت خال کتاب مستطاب ایقان و برخی از الواح عربیه در اثبات
 امر نقطه اولی و کشف غوامض صحف انبیا از قلم اعلیٰ نزول یافت
 و بسبب نزول آن الواح قدسیه ختم کلمات الهیه گشوده شد و
 باب معارف بدیعہ مفتوح گشت و اهل ایمان را در قطع شبهات
 اهل طغیان و جذب ارباب استعداد بشطر ایقان دست قوی
 حاصل آمد و نور امر ساطعتر شد و کلمه الهیه نافذ تر گشت و نفوذ
 کلمه الله و علو اسم مبارک بها لله موجب سورت خشم اعدا لله
 شد و انجام هیجان اعدا مایه هجرت آنحضرت بعدینہ کبیره آمد
 در ذکرسبب توجه حضرت بها لله به قسطنطنیه

Visit of the
Uncle of Bab
→ Baghdad

Revelation of Igān.

CONSTANTINOPLE.

از بغداد

در اوقات توقف حضرت بها لله در بغداد شیخ عبدالحسین فقیه
 طهرانی که از اکابر علمای آن بلد بود برای تعمیر و ترمیم هیب قبیه
 کاظمین بفرمان حضرت ناصرالدین شاه بجانب عراق عرب شتافت
 چنانکه شیعه قدیمه فقهای شیعه است از ملاحظه نفوذ امر الله
 و اجتماع احباب آتش حقد و حسد در باطنش التهاب یافت نخست
 تدبیریکه در تفریق احباب الله و اطفا سراج امر الله نمود این بود که

Reason for exile →
Constantinople.

Exile → ~~Causes~~ Reasons for

- 77 -

علمای نجف و کربلا را با خود متفق ساخت که در کاظمین مجتمع گردند و ببلوای عام و شورش عوام وجود اقدس حضرت بهاء الله را معدوم و سدره امر را مقطوع سازند ولیکن این امر خطیر بموافقت شیخ کبیر الشیخ مرتضی الانصاری که فقیهی نامدار و فحلی بزرگوار بود صورت نیگرفت و آنجناب بسبب تقوی و سلامت نفس با فقها در این فتنه متفق نمیشد تا چاردار این باب مشورت ها نمودند و تدبیرها کردند و عاقبت آراء برایین مقرر گشت که اورا باسم ضیافت در مجمع خود داخل کنند شاید باین بهانه کار را از پیش برند و خلاصه القول روزی را میعاد نهادند و جمیع علما و فقها و طلاب علم و رؤسای کربلا و نجف در کاظمین در منزل شیخ عبدالحسین مجتمع شدند و جناب شیخ کبیر را هم باسم ضیافت در آن مجمع آفت طلبیدند چون این مجلس بزرگ که اعضای آن رؤسای سه بلد بودند انعقاد یافت شیخ عبدالحسین پرده از کار برگرفت و سبب انعقاد این مجمع بزرگ را بیان نمود و بفصاحت بیان و طلاقت لسان و جوب قلع و قمع طایفه بابیه را مدلل و مبرهن داشت شیخ کبیر پس از استماع آن تقریر فوراً از مجلس برخاست و عدم موافقت خود را با فقها بعد از اطلاع از قوائد اهل بیان معلل داشت و هر چند علما در اجلاس اوسعی نمودند شمری نبخشید و بلا تامل عازم نجف اشرف گردید و از نجف عریضه مبنی بر اعتذار حضرت بهاء الله معروض داشت و بالجمله اگرچه انفصال شیخ کبیر از مجمع فقها موجب وهنی بزرگ بود در پیشرفت مقاصد آنها معذک فتوری در عزمشان راه نیافت و از مشورت ثانیاً

Shaykh Murtada Ansari

Shaykh Murtada Ansari of Najaf & Karbala.

آراء^۱ بر این قرار گرفت که نخست مردی سخندان بحضرت بها^۲ الله ارسال دارند و آنحضرت را برترك شریعت مقدّسه و رجوع بمذّهب شیعه دعوت نمایند و از اهل فضل ملاحسن نامی که بقوت جنان و طلاقت لسان معروف بود باین رسالت نامزد نمودند و از اتفاقات آنروز حضرت بها^۲ الله در منزل میرزا حسنخان نامی از بزرگان شیعه ایران بضيافت رفته بودند چون ملاحسن در مجلس مذکور از آن حضور یافت از غایت وقار و مهابت و سکون و جلالتی که از آن وجود اقدس مشاهده نمود قدرت نیافت که رسالت را بدان جسارت بیای برد بلکه معروض داشت که مرا علما فرستاده اند تا مستفسر شوم که سخن این طایفه چیست و مقصودشان کیست و دلیل و برهانشان چه حضرت بها^۲ الله فرمود در این مدت توقف در عراق پیوسته آرزو مند بودم که وقتی علمای ملت مجتمع شوند و در تحقیق این مطلب قیام نمایند و سخن پرسند و پاسخ یابند تا حق از باطل پدید شود و عاقبت قوم بھلاکت نیجا مد پس با بیان فصیح و روشن بنصوص کتابیه و برامین عقلیه بر حقیقت شریعت مقدّسه^۳ بیانیّه اتیان بر همان نمود و قائلیم نقطه^۴ اولی جل اسم الاعلی را که بآن موعود بودند ثابت و مدلل داشت پس از ختم مقالات ملاحسن معروض داشت که الحق مزیدی بر این احتیاج متصور نیست و ایرادی بر این استدلال وارد نه لکن حال علما معلوم است اگر باده^۵ علمیه اکتفا ننمایند و آیتی آسمانی طلبند در اجابت ایشان ما همز و نم یا نه حضرت بها^۲ الله فرمود بلی علما متفق گردند و يك آیت از آیات

معجزه بطلبند تا حق جل جلاله اظهار فرماید و حجت الهیه بر
 عالمیان بالغ و هوید گردد ملاحظه پس از ختم مقال از بغداد
 بکاظمین رجعت نمود و جوابیکه مسموع داشته بود بعلمای ابلاغ
 داشت شیخ عبدالحسین برآشفته و پیاسخ گفت من میگویم این
 قوم دست از این طریقه بدیعه بردارند و بعد شب شیعه رجعت
 کنند تو میگوئی مجلس مناظره آرائیم و مقالات علمیّه در میان آریم
 و خواست تا عامه سکنه کربلا و نجف و کاظمین را که اکثر اشرار ایرانی
 و با اعراب خو بخوار بیابانی بودند اذن شورش عام دهند و آن فتنه
 مظلومه را عموماً بقتل رسانند لکن سطوت حکمران بغداد مانع از
 ایجاد این فساد شد و قتل عام کربلا در عهد نجیب پاشا موجب
 خوف روم سازفته و بلوا گشت و عاقبت یک تهدید والی بغداد مایه
 تفریق آن مجمع عناد و اخمد نار فساد آمد چون شیخ عبدالحسین
 از این تدبیر صرفه نبرد بگری دیگر آویخت با کاربرد ازدولت
 ایران میرزا بزرگ خان قزوینی که آنوقت مقیم بغداد بود بنسای
 مخالطت و موافقت نهاد و او را بحصول زخارف دیوبند و بلوغ بمآرب
 اخرویه بفریفت و با خود متفق ساخت و موافقت او با حضرت سلطان
 و سایر بزرگان طهران آغاز مراسلت نهاد و اگرچه تخویف اولیای
 دولت از طائفه بابیه محتاج بزیاذه تدبیری نبود معذک چندان
 شیخ معزور و کارگزار مخمور با کاذب و مفتریات حضرت سلطان و رجال
 دولت ایران را از اجتماع و اراده خروج طائفه بابیه تخویف نمودند
 که اراده شهریاری بردفع و رفع این سلسله مظلومه متوجه شد و

معم‌عالمه بزرگان ایران بتشتیت جمع اهل ایمان مصروف گشت
وتدبیرات قویه در این باب بکار رفت و خالی از اغراق در آن ایام
استقامت و انقطاعی از حضرت بهاء الله ظهور یافت که ناسخ قصص
سابقین بود بلکه خارق عادت بشریه مینمود زیرا که برداشتمندان
معلومست که بلاد عراق عرب بسبب مشاهده مشرفه مجمع اعراب
شیعه بدویه و ما من فراریان و اشرار ایرانیه است و شیخ مذکور
از یک طرف بعموم اشرار اجازت و فتوی داده بود که اگر توانستند
حضرت بهاء الله را در معا برضرب طیانچه و سایر آلات خارجه از
پای در آرند و باین ثواب خود را مشمول عنایت شهریار و مستحق
مغفرت پروردگار گردانند و از طرف دیگر پیوسته با اولیای دولت و
علمای ملت سازمراسلت داشت و آنرا بترغیب پادشاه بر قتل و محو
این جمع بیگناه میگماشت و از دیگر سوی نار حقد و حسد که در قلوب
رومای از لیه افروخته بود اینان را نیز بر قطع سدره مبارکه بسا
اعد امتفق مینمود و بوما فیوما آتش فتنه بر اشتعال میفزود چندانکه
از خارج و داخل و از شیعی و یابسی گروهی بر قتل آنحضرت یکدل
شدند و لیلاً و نهاراً مسلح در معا بر مراقبت مینمودند و حضرت
بهاء الله متوکللاً علی الله و منقطعاً عما سواه در غایت استقامت
روز و شب با خلق معاشرت مینمود و از ملاقات احدی اجتناب نمیفرمود
و از کثرت اعدائیندیشید و بکس توکل نجست و روزی پهلوان نگشت
دشمنان خانگی چند بار در مشرب های بیت ادویه مسیه ریختند و
آن وجود اقدس را مسموم نمودند چندانکه زهر در بدن مبارکش اثر

نمود و لکن حفظ ابهی اورانگا هبانی فرمود و از آن دایه نجات
بخشید . میرزا سعید خان وزیر امور خارجه که از رجال دولت
ایران بعلم و فضل و حسن انشاء مراسلات معروف بود چون از
هرسوا موج بلارا محیط آن سفینه هدی دید از تلف شدن وجود
مبارکش بترسید و در میان خوف ورجا از طهران عریضه بحضرت
بها ^{۱۲} الله معروض داشت و به خیال خود نصیحت نمود که دشمن
قوی است و معاند بسیار و معاون معدوم البته از آن میان کناره
گیرید و جان خود را محفوظ دارید حضرت بها ^{۱۳} الله جوابی بساو
فرمود مشعر بر ثبات و استقامت فی امر الله و انقطاع از ماسوی
الله و رغبت بر شهادت فی سبیل الله و صورت آن اینست:

هو العلی الاعلی

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به ^{مهرود} بنگاله
مکتوب آنجناب بر مکنم فنا و اصل بهر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه
مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست و لکن محبان
کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروانند آرد و از قضا احتراز
نجویند از حر تسلیم مرز و قند و از بهر تسلیم مشروب رضای دوست
رآید و جهان ند هند و قضای محبوب را بفضای لا مکان تبدیل ننمایند
زهرلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشند ه را چون شهد روح
بخشند ه لا جرعه بیاشامند در صحرا های بی آب مهلك بیاد دوست
مواجند و در بادیه های متلف بجان فشانی چالاک دست از جان
برداشته اند و عزم کوی جانان نموده اند و چشم از عالم بر بسته و بر

Kash-i-Shikar
Shikar Shikar

جمال دوست گشوده اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال
کمالی نجویند به پرتو گل پر واز نمایند و بجناب تو تسلط پیران کنند
نزدشان شمشیر خولریز از حریر بهشتی محبوب تراست و تیر تیز از
شهرام مقبولتر

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار
دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه
نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر
جان افشانی دارد و همیکل و فاعزم معارج فنا نموده گردن بر
افراختیم و تیغ بی دریغ یار را بکمال اشتیاق مشتاقیم سینه را سپر
نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیراوست
در کنار فرار اختیار نکنیم و دفع اغیار نبرد ازیم به غایبلا راطالبیم تا در
هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجر انس آشیان
سازیم و بعدتها مقامات حبّ منتهی گردیم از خمرهای خوش وصال
بنوشیم و البته این دولت بیزوال را از دست ندیم و این نعمت
بی مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت
ربّ الایباب سر بر آریم این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طی
نماید و این وجه را پرده حجاب نشود *

بلی این معلومست که با ایدهمه دشمن داخل و خارج که علم
اختلاف بر افراخته اند و کمال جد در دفع این فقا کمر بسته اند
البته بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین
فرار اختیار کرد و لکن بعنایت الهی و تائیدات غیب با متناهی

چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح برمسند سکون ساکنیم و برسط
صبرجالس ماهی معلوی از خرابی نشتی چه پروا دارد و روح قدس
از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این رازند ان است
و کشتی آنرا سجن • نغمه بلبل رابلبل داند و لحن آشنا را آشنا
شناسد •

باری آیام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیا مبدء اصفیا چه
نازل شد تا چون روح خفیف شوی و چون نفس از قفس تن بد رآئی
در نهایت احاطه اعدا و شدت ابتلاظایر قدس نازل شده و این
آیه آورد و ان کان کبرعلیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی
نقفا فی الارض او سلما فی السماء هز ارجشم باید تا خون گریسد و
صد هزار جان تانا له از دل برآرد و همچنین در جای دیگر میفرماید
اذ یمکربک الذین کفرو البیثتوک اویقتلک اویخرجوک ویمکرون ویمکر
الله والله خیر الماکرین در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدء
الوہیت نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا براسرار غیبیه واقف
شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عدد در ظاهر
همه را کافی بود که با اینهمه اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون
شامد عشق در انجمن سترو حجاب را سوختیم و چون نار عشق
برافروختیم و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوب است و همه
گوشها مسدود دروادی غفلت سیر می نمایند و در یادیه ضلالت
مش می کنند هم بریثون عما عمل و انابریثی مما یعلمون •
معلوم آنجناب باشد که یکی از معتکفین این ارض که مشغول بزخرف

د نیاست و از جام رحمت نصیبش نه و از کاس عدل و انصاف بهره اش
نه و در لحظه^۳ این بنده را ندیده و در مجمع مجتمعه نشده و ساعتی
موناست نجسته قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده
فظوماً لقا ضاتی فی حکمه عجبا افتی بسفک دمی فی الحل والحریم
و بعضی حرفهای بی معنی هم بجمع گفته و در همین روزها هم
بشخص معروف بعضی مقالات از ظنوفات خود بیان نموده و آن
شخص این د و روزه بطهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت
آچه در دل دارد از مکرور روز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز
همه^۴ این مطالب معلوم و واضح است و بنای آنها هم مکشوف و محقق
از این بنده کتمان کنند از حضور من لایعزب عن طمه من شئی
چگونه مستور ماند و بدانستم که آخر یکدم شرع متمسکند و چه حجت
مستدل این بنده که مدتی است بالمره عزلت جسته و خلوت
گزیده ام در آشنای بیگانه بسته ام و تنهان شسته ام این حسد از
چه احداث شد و این بغضا از کجا هوید اگشت و معلوم نیست با آخر
خبر برسد و کام دل حاصل نمایند اگر چه ایشان بهوی سالکند این
فقیر بخیط تقی متمسک و انشا^۵ الله بنور هدی مهدی کدورتی از
ایشان ندارم و غل در دل نگرفته ام بخدا گذاشتم و بعروه^۶ عدل
تشبهت جستم بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم حجیم
مشروب شوند و از ناراضی الهی مزوق زیرا که حاکم مقتدر در میان
است و از ظلم البته نمگذرد آخر باید يك مجلس ملاقات نماید و بر امور
مطلع شود تا برایشان مبرهن گردد و آنوقت حکم جاری کند قضی

وامض دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند تا زمان ما نرسد هیچ نفس را بر ما قدرتی نیست و چون وقت آمد بجان مشتاقیم و طالب نه تقدیم یابد و نه تاخیر انا لله و انا الیه راجعون ان ینصرکم اللّٰه فلا غالب لکم وان ینخذ لکم من ذالذی ینصرکم بعده والسلام علی من اتبع الهدی • ۱۱

چون این لوح مقدس بنظر وزیر امور خارجه رسید از مراتب استقامت و اضطبار حضرت بها علیه السلام متعجب شد و با آنکه منصبش مقتضی این بود که شرح حال را بر استی بحضور پادشاه معروض دارد و صلاح دولت و ملت را ملاحظه کند از بیم تهمت موافقت لب فرو بست و از صلاح دولت و ملت چشم پوشید و در کج خاموشی خزید آخر الا مر سعی و کوشش شیخ عبدالحسین و کاربرد از عراق و معاونت علما و بزرگان از ایران و اقدام و تدبیر سفیر کبیر حاجی میرزا حسینخان از استنبول حضرت ناصرالدین شاه از خداوند گار مرحوم سلطان عبد العزیزخان عثمانی متمنی شد که حضرت بها علیه السلام را بقتل رسانند و گرنه آنحضرت را از بغداد که جوار ایران و معبر زوار شیعیان است بسایر بلاد نفی نماید و در این باب بین الدولتین سخن بسیار رفت و عاقبت حکم خداوند گار صدور یافت که حضرت بها علیه السلام از بغداد حرکت فرماید و با استنبول توجه نماید چون حکم خداوند گار بر نهج مذکور صدور یافت حکمران بغداد آن حکم را بحضرت بها علیه السلام ارسال داشت و آنحضرت عزیمت توجه استنبول فرمود و در ایمن وقت سن مبارکش به چهل و هفت بالغ شده بود و اول اردیبهشت

Copy from Bay
Confidential
Beha
Aged 47

ماه کسبه نسیم بهار متبسم و برغان شاخسار مترنم و گلها شگفته
 و سبزه ها نوخاسته بود نقل مکان را با باغ نجیب پاشا توجه فرمود
 و دوازده یوم در آن باغ توقف نمود سران عراق و بزرگان بغداد
 که در آن مدت از حسن سلوک و نورانیت ظاهریها با هر آنحضرت
 مهرش را در دل داشتند و راضی بمقارقتش نمی گشتند در ادای لوازم
 شایعت از دحامی عجیب نمودند و دسته دسته بود اعیان شرفیاب
 خدمتش گشته با حزن و اندوه مراجعت میکردند اما مخلصین و
 معتقدین را از غایت حزن و ملالت حالتی بود که تصویرش بتحریر
 امکان پذیر نیست هر یک متمنی که در موکبش از آن مسافرت یابند
 و از لقای روح افزایش محروم نگردد حضرت بها ع در اوقات
 توقف در باغ نجیب پاشا روزی راد را بنام دوستان لب به اظهار امر
 مبارک گشود و قلوب محزون ه اهل ولا را بظهور اقدس ابهی قرین
 سرت کبری فرمود و هر یک را بصبر و استقامت وصیت و تسلیت امر نمود
 این زمان تجلی شافی و آغاز ادعای آنحضرت بود
 و بالجمله حضرت بها ع با اهل حرم و معدودی از خدم بجانب
 قسطنطنیه شتافت و چهار ماه طی مسافت امتداد یافت و چون
 بمدینه کبیره ورود فرمود از کمال سکون و وقار در محلی که از جانب
 اولیای دولت علیه عثمانی تعیین یافته بود اقامت نمود و با وزرای
 دولت و اکابر ملت ملاقات فرمود و نزد احدی لب بشکایت و تظلم
 نگشود بعضی از اعیان ملک از حضرتش دیدن کردند و یاس حشمتش
 را معتدلا به رعایت نمودند و از مجدت و نورانیتش آنچه شنیده بودند

*Ridwan
Period*

12 days

*Constantinople
H. matter*

مشهود دیدند و مهرش دل بستند و بلصیحت معروض داشتند
که بر حسب قانون باید با وزیر امور خارجه و سایر وزرای دولت علیه
ملاقات نمایند و وقایع گذشته را برایشان مکشوف دارند تا از حقیقت
امراستحضار یابند و بحضور حضرت خداوندگار معروض دارند و هر
حسب تکلیف خود بحمايت اقدام نمایند و راه سخن اهل غرض
مسدود ماند و آتش حقد ایرانیان باین سوسرايت نکند حضرت
بها لله هريك را بجوابی ساکت فرموده خلاصه آن این بود که
ما را مقصود از توجه بقسطنطنیه این بوده که بردولت معلوم شود
که ما با کسی مخالفت نداریم و از کسی جز خداوند تبارک و تعالی
معاونت نخواهیم و با حدی توسلی نجوئیم اگر اولیای دولت علیه
چنانکه وظیفه دول عادلانه است در مقام استکشاف حقیقت و احقاق
حق قیام فرمایند البته امر مکشوف خواهد شد و الا از مزاحمت گرمی
نگشاید و از تصدیع حاصلی بدست نیاید و ظاهر است که اراده قاهره
الهیّه بر آنچه تعلق یافته ظهور خواهد یافت ان یمسك الله
بضرفلا کاشف له الا هو .

سفیر کبیر حاجی میرزا حسینخان که وزیر کاف و مشیری مدبری بود
اینحال را مغتنم شمرد و مراتب انقطاع و رضاراد ر لباس نخوت و کبریا
جلوه داد و با ولیای دولت علیه باینگونه انها داشت که من شما
را گفته بودم که این طایفه با حدی اعتنا ندارند و کسی شایسته
تکریم نمی شمارند همانا خیالاتشان بلند تر از آنست که بتصور آید و
مقصدشان اعلی از آنکه احدی از دول تحمل نماید و خلاصه القول

چندان از ایند رحيله وتدبير بكار برد كه قلب بزرگان دولت عثمانیه را از حُبّ و حمايت آنحضرت مصروف داشت و پس از توقف چهار ماه حكم خداوندگار صدور يافت كه آنحضرت با منسوبان بشهرادره از بلاد روميلی توجه فرمايد و در آن بلد كه از ايران دور است توقف نمايد حضرت بها^۲ لله بر حسب امر دولت از قسطنطنيه عازم ادرنه شد و با اتباع و منسوبين در آن كشور سكونت فرمودند و بزرگان ملك و طماي بلد از حضرتش ديدن كردند و پس از مشاهده حالاتش مقدمش را بعزّت و مكرمت پذيرفتند و باين سبب عموم بابيه را آسايشي حاصل شد و خلاف ساير ايرانيان كه بجهات معلومه مبعوض اهالي آن مملكت و مردم و اهل سنت و جماعتند اين طائفه را عزت و مكانت بدست آمد و هريك با سودگي منزل گرفتند و بحرفتي مشغول شدند و بحسن تربيت آن مرتبي ربّاني بلطف اطوار معروف و بحسن اخلاق مشهور گشتند ناگاه آتش حسد و عداوت طائفه ازليه كه تا آنگاه در صدور مستور بوده و از خارج غير مشهور بروز نمود و فتنه اي كه در كتب سماويه بدان تصريح شده ظهور يافت چه اين طائفه امر مبارك را بوما " فيوم در عالم نافذ تر و نور وجودش را در آفاق ساطعتر مي يافتند لذا در تشكيل و تشهيرد عوت ازليه و اظهار ابراز معاندت با سلسله بهائيه از پيش ساعتر گشته و حضرت بها^۲ لله با اينسان بانهايت سكون و بردباري سلوك مي فرمودند و معاندت آن قوم را بصفو و ملايمت پاداش مي نمود عاقبت حاج سيد محمد اصفهاني كه در مراتب دها^۲ و مكر سرآمد دها^۲ عصر بود از ادرنه عزيمت استانبول

Sayyid
Muhammad
Isfahani.

نمود و در هتك حرمت اهل بها و ایجاد هرگونه تهمت و افتراء با
 سایر اعدا متفق گشت اکابر اهل ایران که متوقف در آن سامان
 بودند و او را برای اجرای مقاصد خود سبیل قوی و دستاویزی
 عجیب یافتند و در نشر اقوال کاذبه از قول اهل بها همتی بزرگ
 بکار بردند این طائفه مظلومه را در نزد ملت عثمانیه بحقائد باطله
 معروف و متهم نمودند زیرا که عثمانیان او را باین دانسته و از عداوت
 او بی خبر نبودند لهذا او را مردی بی غرض می پنداشتند و مفتربا تش
 را بمنزله نص قاطع می انگاشتند و از دیرگاه با حضرت بها علیه السلام
 میغض و معاند بود و از آغاز قبل از آنکه آنحضرت ادعائی فرماید
 و جاهت و وقع او را در قلوب منکرو حاسد و سالها در دفع و قتل آنحضرت
 تدبیرات بالغانه مینمود شنیدم که وقتی عبارات غیر لافقه در حق
 انبیا علیهم السلام و مرسلین و کلمات سخیفه در باره خلفا رضی الله عنهم را شنیدین برسائل
 و مکاتبات حضرت بها علیه السلام ملحق ساخته و بمثل عسویه و جماعات
 اسلامیّه داده بود مقصودش آنکه عموم ملل را بعد از آنحضرت
 متفق دارد شاید شورش عموم موجب قتل آنحضرت و محوسلسله
 بهائیه گردد و بر استی امروز طوائف معاند را در دفع اهل بها
 چاره نموده است جز آنکه بدروغ تمسک جویند و کلمات زشت در
 حق این سلسله گویند و ما مورنا شایسته ایشان را متهم دارند و لکن
 بر این تدبیر باید خندید و بر این قول ضعیفه باید گریست که از
 کذب نصرت جویند و افترا را بر همان دین خود شمرند غافل که هرگز
 کاذب ناصح نگشته است و کذب راجح نشده و مفتربا جلد غالب

بوده و افتراد رجه قبول نیاخته چه دانشمندان جهان با اهل
بها معاشرت مینمایند و بکتب روحانیه این قوم رجوع می کنند و
یکباره بر بی خردی و بی دینی اهل تهمت و افترا آگاه می گردند •
و خلاصه القول چون توقف حضرت بها علیه السلام در ادرنه قریب
پنجسال امتداد یافت بسبب تدبیرات سفیر کبیرایران و مقتربات
حاجی سید محمد اصفهانی و معاونت صدراعظم عثمانی حکم نفس
آنحضرت مفرداً آزاد رنه بعد از حضرت خد اوند گار صادر شد و در
این حادثه وقایع شکفت روی داد که شایسته توجه مورخان
است و موجب حیرت شنوندگان لکن اکنون نگارنده رافراغت
تفصیل نیست اگر خد اوند جلّ جلاله زندگانی و توانائی بخشید
مشروحاً در دفتر دیگر نگاشته خواهد شد •

• 570 M
Admirable

→ ۵۷۰ M

و بالجمله چون حضرت بها علیه السلام حسب الامر دولت مفرداً آزاد رنه
عزیمت حجرت فرمود سکنه آنشهر عموماً با اضطراب آمدند چه اجرای
امر سلطانی برخلاف معهود آنگونه شدید و مهیب بود که اکثر گمان
میرفت که در بحر آن سراج منیر را خاموش خواهند نمود • اهالی
آن بلد برباب بیت آنحضرت مجتمع گشتند و عیسوی و مسلحاً و از بلند
می گریستند و سان را خود از غایت حزن حالتی روی داد که هر یک
با عدم خویش راضی گشتند و باغنائی خود جازم شدند زیرا که اهل
بهادوستی آنحضرت را جان خریدند و هر یک در طریق محبتش
بیم قتل و حرق را تکراراً چشیده بودند چه هر کس از تاریخ این قوم
آگاه باشد داند که بسی نفوس یا مودت از جانها گذشتند و برای اتناع

واسکات خصم راضی باهاست نام مبارک نگشتند این بود که در این حادثه پس از جزم بفرار یکباره برقتل خویش میثاق نهادند و بنا را بریقا ترجیح دادند حاجی محمد جعفر تا جر تهریزی بدست خود حلقوم خود را برید و آقاعبد الغفار اصفهانی خود را در بحر افکند چون عمریاشاکه ماه مور به نعلی واجلای حضرت بها^۱ الله بود اینگونه اضطراب را در عموم خلق از مسلم و عیسوی و بابی مشاهده نمود خلق را بعلامت ساکت داشته و بایته رابقسمها تسلیمت بخشید و حادثه را بتوسط تلگراف بحضرت خد او بدگار معروض داشت و ثانیاً حکم عدم تفریق و اذن مسافرت دوستان در خدمت حضرت بها^۱ الله صد دریافت و آنحضرت در یوم بیستم ماه ربیع الثانی از شهر رسته^۲ ۱۲۸۵ هجریه با اهل حرم و جمعی از بابیه از شهر ادرنه حرکت فرمود و یوم دوازدهم ماه جمادی الاولی از رسته^۳ مذکور به شهر عاکه از فرضهای بحر متوسط و اراض مقدسه است وارد شد و وعده های الهیه و کتب سماویه باین هجرت تحقق و وقوع یافت و این وقت سن مبارک بپنجاه و سه بالغ شده بود و العلم عند الله که در اوقات توقف در این ارض چه مایه تعدیات از دوست و دشمن تحمّل فرمود و انواع بلا یا تا چه پایه آن وجود اقدس را احاطه نمود با احاطه^۴ امواج بلا بصیر قلم اعلیٰ ندای احلی را بقطعات آسیا و اروپا و آفریقا مرتفع داشت و بنفوذ کلام وجود های آمیخته با و هام را از دسروهم و ظن تزکیت و بحقائق روحانیه تربیت فرمود و الواح منیعہ اش که مجدّ د طریقۀ متروکه^۵ السانیت و مدتیست و

Hajji Moh Jaffer
 School of Shaffer
 → Ser.

1285. A.H.

→ CAHKA.

Prophecy Fulfilled.

Aged 56.

محیی رستم بالیه فصاحت و عظمت است عالم را بطراز ندیع بیمار است
و طریقه انبیه اخوت و حسن معاشرت را با جمیع ملل و ادیان
باریاب استعداد بیاموخت.

و اگر شخص بصیر در حالات آن بحر رحمت و جبل استقامت بدقت
تفکر نماید اعتراف خواهد نمود که احدی از سابقین را اینگونه ابتلا
نبوده و از متقدمین هرگز این قسم استقامت ظهور نیافته است
زیرا که در آغاز ورودید از السلام تا هنگام صعود با علی المقام روزی
را بشام برد که سه خطب کبیر بر حضرتش مزاحم و سه امر خطیر بر
جنابش مهاجم نباشد. نخست تربیت و نصیح نفوس مختلفه الی آرا
دوستان دویم جواب مسائل و ایرادات رومیای مذاهب و ادیان
سیم خصومت های شدید و ارباب ظلم و طغیان و خلاصه قول
روزی را در تربیت عباد و اعلام من فی البلاد نیاسود تا آنکه در یوم
دویم شهر ذی قعدة سنه ۱۳۰۹ هجری مطابق شانزدهم ماه
ایسار ۱۸۹۲ میلادی بافق اعلی صعود فرمود و باب لقار ابراهیل
ولا مسدود نمود فمابق لنا الی الحسرة والاسف والتتمثل بما قاله
بعض السلف:

خلقت بمشواه الشریف و تربته حال تراها طیب ریاه عبراً
لاستقذّن العرفی مد حمله فان لا منی فیہ العذول فاکثرا
و فی آخر الکلام معروض میدارم که مقصود از نگارش این مختصر که
بمنزله قطره ایست از بحر حوادث عجیبه این ظهور اعظم اینست
که بر آن جناب معلوم گردید که ورود آن حضرت به بغداد در محرم

Always
Most Excellent
Station.

1309.AH
= 1892.

Intention of the
Foregoing.

سنه ۱۲۷۹ هجریه آغاز طلوع آن آفتاب منیر و اول شهرتش بین
 الصغیر و الکبیر بود که بتاویل آیه مبارکه ولتعلمن نبأه بعد حین
 ارباب یقین بدان بشارت داده بودند و هنگام هجرت از دارالسلام
 بغداد و ایام توقف در باغ نجیب پاشا آغاز اظهار امر و ادعای آن
 حضرت بود که بمخصوصین ازدستان اظهار امر فرمود و ایام توقف
 در اردنه ندای مبارکش ارتفاع یافت و دعوتش با کثر ملوک و رؤسای
 ارض بالغ شد و ورود آن حضرت بعکادرسه ۱۲۸۵ هجریه منجز
 و عده های الهیه در کتب سماویه گشت و لا یعلم ذلك الا اولوالا-
 لباب و من عنده علم الكتاب •

1269 AH.
 = Hin
 Right Page 128 A
 Sample
 Page 128.

QUESTION 3.

مسئله ثالثه استفسار از مصنف تاریخ جدید بود که کاتب مصنف تاریخ
 جدید مرحوم میرزا حسین همدانی است و او جوانی بود از منسوبین
 رضاخان پسر محمدخان ترکمان که از شهدای قلعه شیخ طبرسر
 مذکور نامش در تاریخ جدید مسطور است • مورخ مذکور آغاز
 بسبب خط و ربطی که در صنعت انشا مراسمات داشت منشی یکی
 از رجال دولت ایران بود و در سفر اول که حضرت ناصرالدین شاه
 بفرنگستان مسافرت نمود وی نیز به همراهی موکب شاهی آن ممالک
 را ساحت نمود و در مراجعت چندی در استنبول متوقف شد و پس
 از عود بایران فتنه سال ۱۲۹۱ هجری که جناب آقا جمال بروجری
 پس از مناظره با طعمای طهران گرفتار سجن حضرت سلطان گشت
 وی نیز از جمله محبوسین بود و بعد از استخلاص از سجن طهران
 در دفترخانه مانکچن زردشتی مشهور بکتابت مشغول گشت و مانکچن

Handwritten notes in the left margin, possibly including the word "Handwritten" and other illegible characters.

اورانیک محترم می داشت چه اگر او با اسم بابی معروف بودی هرگز
 سریدان کارفرویاوردی از اتفاقات شبی او و محمد اسمعیل خان
 زند که دربارسی نگاری دبیری هنرمند بود بضمیافت مهمان مانگی
 بودند مانگی از این دخواست نمود که هر یک کتابی تصنیف
 نمایند زیرا که او در جمع کتب سعی بلیغ داشت و هر که را قادی
 انشاء و تحریر می یافت بتالیف کتابی و انشاء دفتری می گماشت
 لذا در شب مذکور از محمد اسمعیل خان دخواست نمود که او تاریخ
 یاد شاهان عجم را بنگارد و از میرزا حسین متمنی شد که وی تاریخ
 حالات بابیه را تصنیف نماید و خلاصه القول محمد اسمعیل خان
 کتاب فرازستان را بزبان پارسی خالص در سلطنت قدیم ایران از
 آغازمه آباد تا انقراض ساسانیان پرداخت و در حقیقت آن کتاب
 را ابائی از اوهام و افسانه های شاهنامه و چهارچمن و دستگیر
 ساخت و آقا میرزا حسین نزد نامه نگار آمد و از این عهد دخواستند
 معاونت شده گفت چون هنوز تاریخ مبسوط و درست در وقایع
 این ظهور نوشته نشده است ضبط و تالیف وقایع آن کمابیش بس
 دشوار است زیرا که سه رو مدایت از غایت تملق و ضلالت آنچه
 در حوادث این ظهور نوشته اند یکبار ه تهمت صرف و کذب محض
 است و آنچه از زوات شنیده میشود هم چند ان مختلف و متفاوت
 است که تطبیق آن خالی از صعوبت نیست جواب گفتم که تاریخ
 از مرحوم حاج میرزا جانی کاشی که از شهدای طهران و از خوبان
 آن زمان بوده است در میان احباب هست لیکن او مردی بوده است

تاجرو از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شهـور را
نوشته نهایت چون مردی بادیانت بوده است نقل وقایع را —
آنچه دیده و شنیده است برآستی مرقوم داشته این کتاب را ^{بست}
آرد و وقایع را از آن وقایع سنین و شهور را از نسخ التواریخ و ملحقات
روضۃ الصفا نقل نما و پس از ضبط در مسوده هر جزوی را نزد حاجی ^{سیگ}
جواد کربلائی که نامش در این اوراق مکرر یاد شده و از آغاز ظهور
نقطه^۱ اولی تا ورود حضرت بها^۲ اللہ بعکا خود همه جا بباد و ستان
همراه و از وقایع نیک خبیر و آگاه است قرائت کن و باین دقت تاریخ
را صحیح نما تا این کتاب بخواست خدای یکتا بخوبی انجام یابد
و مقبول طبع دانشمندان جهان گردد و ی خواهش نمود که نامه
نگار فاتحه آنرا بنگارد و راه نگارش را بر او گشاده دارد این عهد
بخواهش او در صفحه از آغاز آن کتاب را نگاشت و فاتحه آنرا بسه
تشبیب مواعظ و تحریض بر اجتهاد موشح داشت و او را در نظر بود که آن
کتاب را در ردود فترت ترتیب دهد و فترت اول در وقایع ظهور نقطه^۳ اولی
و در فترت ثانی در حوادث طلوع اقدس ابیسی اما پس از ختم در فترت اول
اجل مهلتش نداد و در سنه^۴ ۱۲۹۹ هجریه در شهر رشت وفات
یافت لکن مانگی نگذاشت که آن تاریخ بدان گونه که نامه نگار
نگفته بود انجام یابد بلکه مورخ مذکور بر آن داشت که آنچه او گوید
بنگارد زیرا که عادت مانگی این بود که منطقی را بمنش می گفت
بنویس و مسوده آنرا بمن بخوان و نخست منش مسوده ای را که
بسلیقه^۵ خود و قریحه درست ترتیب داده بود بر او میخواند و پس

از اکتشاف و تقلیل عمارت و جرح و تعدیل مطلب در مسوده بیباض
 مہبرد و چون مانکیچ راد رخط و لسان پارسی خطی و علمی نبوده از
 این راه اکثر کتب و رسائل لیکہ با و منسوب است عمارتش غیر مرتب
 و گسیخته و زشت و زبا با ہم آمیخته است با این عیب کتاب تاریخ
 جدید از بس کتاب بی علم و نویسندگان بد خط هنگام استنساخ
 بخیال خود در آن تصرف نموده اند امروزہ رسوخہ آن مانند صور
 منسوخہ و میاکل منسوخہ بنظر می آید بحدی کہ نسخہ صحیحہ ای
 از آن نتوان یافت مگر خط خود مورخ بدست آید و الا اعتماد را نشاید
 و جناب حاجی میرزا جانی کاشانی از تجار معروف کاشان بود و در اول
 ظهور امر مبارک نقطہ اولی را تصدیق نمود و با جناب ذبیح کہ در
 لوح رئیس مذکور و مشرف با اسم انیس است اخوت داشت و در وقتی
 کہ نقطہ اولی جل اسمہ الا علی را با مرحمد شاہ از اصفهان بطهران
 می بردند در کاشان سه شب آنحضرت را در بیت خود ضیافت نمود
 و پس از جندی از کاشان بطهران آمد و در حضرت عبد العظیم
 متوقف شد و آن تاریخ راد رآن قریہ نوشت و در فتنہ سال ۱۲۶۸
 ہجری او ہم گرفتار و در سجن با حضرت بہا اللہ در یک محل جلیس
 و بیک سلسلہ حدید مقید گشت و پس از یومی چند در آن فتنہ بی گناہ
 تباہ شد و بر تہہ شہادت فائز گشت اما نسخہ تاریخ او را امروز نامہ
 نگار نمی تواند بدست آورد چہ از سمرقند تا طہران بسن دور است و
 روزگار بر اہل بہا بی نہایت عوس و غیور و اللہ تعالی عالم بحقایق
 الا مورد ربوم بہست و یکم شہر ربیع الثانی ہزار و سیصد و سیزدہ ہجر

مطابق س و یکم از ماه تشرین الاول سال ۱۸۹۲ میلادی بخامه
مصنف این نامه ابوالفضل گلپایگانی نگارش یافت.

خاتمه

برنگردگان این نامه پوشیده مباد که در سال هزار و سیصد و پنجاه
هجری که دست تقدیر همان مسافرت این فقیر ابوالفضل محمد
بن محمد رضای گلپایگانی را ببلده همدان معطوف داشت در
بلده مذکوره برحسب خواهش جمعی از مشایخ بنی اسرائیل
رساله ایوبیه را در اثبات امرا قدس تصنیف نمود و باندک وقتی نسخ
آن در اقطار جهان شایع شد و در اواخر سنه ماضیه یکی از دوستان
نسخه آنرا نزد مستر بیرون که از معلمین یکی از مدارس کهریج است
فرستاده بود که معلم مذکور آنرا بزبان فرنگی ترجمه نمود و بطبع
رساند و جناب معلم مذکور از ایشان خواهش نمود که چون
شعابا مصنف این رساله مراسلت دارند سه مسئله از وی مستفسر
شوید مسئله اولی اختلاف تواریخ قدیمه است با مصنف رساله در
بنای ثانوی اورشلیم مسئله ثانیه اختلاف تاریخ ظهور حضرت بهاء
است در مقاله سیاح با رساله مذکوره مسئله ثالثه تعیین مورخ
کتاب تاریخ جدید است که معروف است بتاریخ مانکیچ زرد شتی
لهذا در جواب آنجناب این رساله سمت تالیف و تصنیف یافت
و بسبب مراثر غربت و عدم فراغت جانب و اجازت و اختصار را مرعی
داشت و اگرچه نامه نگار از معتقدین طریقه مقدسه بهائیه است
لکن شهد الله و کفی بالله شهید که در نگارش این تاریخ جانب

*On Comparison
of this Epistle.*

*

- 1.
- 2.
- 3.

حبّ و اعتقاد را مرعی نداشته و ارادات بحضرت اقدس ابهی او را از
منهج انصاف منحرف ننموده است چه مقام مؤرخ خارج از مقام
محبت و ارادات است و اقدس از آلایش بتعصب و معاندت مؤرخ
باید در نقل وقایع و نگارش حوادث حبّ و بغض ملل را یکسو ننهد
و در رغایت بصفت و اعتدال آنچه را معلوم داشته است مرقوم دارد
چه صدق گوهری گرانمایه است و انصاف اسان را نیکوترین
بهرایه و نگارنده این اوراق در سنه ۱۲۹۳ هجریه که متوقف
در طهران و راسخ در عقیده شیعیان بود بر حسب اتفاق با اهل
بها مرادت یافت و در نخست الزام و افحام ایشان را پیش نهاد
مقت ساخت و قریب هشت ماه در مجالس عدیده با دانشمندان
این طائفه مناظرتها نمود انجام چون حبال او هام خود را منقسم
و در تحقیق ادله این آئین کوششی متین کرد و بار و سالی ادیان
و مذاهب از عبری و فارسی و مسیحی و سنی و شیعی و زلی و بهائیس
ادرا نه معاشرت نمود و در کشف حالات مؤسس این طریق انبیا
شمن و دست استفسار و تحقیق کرد و بکتب مقدسه بدقت رجوع
و در آیات متالینین بغایت تحقیق نمود و در لیالی و اسحار از حضرت
پرورد گارد رغایت عجز و اضطراب مد ایت و استبصار خواست تا آنکه
بخواست خداوند تبارک و تعالی بصارت کلیه در شرایع التبیسه
تحصیل نمود و قلب مضطرب را سکون و استقرار یوقین و استبصار حاصل
آمد پس از زوال ظلمت تقلید و طلوع نور یوقین نامه نگار چند بار سجن

حضرت شهریار گرفتار گشت و در اوقات گرفتاری در مجالس عدیده با علمای امت و امرای دولت مقالات دینیّه و احتجاجات طبعیه در میان آمد از جمله شبی را در حضور امیر کبیر نایب السلطنه کامران میرزا پسر حضرت ناصر الدین شاه و جمعی از رجال دولت و اعیان سلطنت با معتد الدوله فرهاد میرزا عمّ پادشاه قیام بمناظرت نمود و او خود را با استحقاق مخصوص رتبه پدرطم و سرپرستی پنداشت و بین الامثال خویش را صاحب قلم و وارث شمشیر می انگاشت و خدای آگاه گوا هست که نگارنده در این مجالس عدیده و مناظرت کثیره برهان ظما و امرار اجز سیف مسلول و مستند اهل بهار انحر از دلیل معقول نیافت و اگر کسی را در صدق این مقال تردیدی باشد اینک طرفین حاضرند مجلس آراید و طرفین را به مناظرت نشاند و حالات و مقالات هر یک را ملحوظ و مسموع دارد تا نور از ظلمت و حق از ضلالت پدید آید و خلاصه قول اینست که نامه نگار بقدر قوت و توان بلکه افزون از سعی و کوشش همگان در استطلاع از حالات این طایفه اجتهاد نموده و آنچه را در این اوراق ثبت کرده است از بزرگان اسلام و منصفین سایر ملل مسموع داشته لیکن توارینخ سنین عمر مبارک را از ریاضات جناب میرزا محمد زردی نبیل نقل نموده است و از مواهب سنیّه حضرت ذوالفضل و العطا جلّت عظمته رجا چنانست که این رساله پسندیده بالغان گردد و موجب انتباه و بیداری خفتگان آید در یوم نوزدهم ماه کانون الاول سال ۱۸۹۶ میلادی مطابق یازدهم شهر جمادی الاخر سال ۱۳۱۳

— ۸۹ —

هجری بقلم فقیر فانی ابوالفضل محمد بن محمد رضای گلپایگانی

رقم یافت •